

عبائی در نگاه آیت‌الله میرزا جواد غروی علیاری^(۱)

غروی علیاری، قال ابو عبدالله الحسین^(ع) «الْعُلَمَاءُ مَصَابِيحُ الدُّهُورِ».

ضمن عرض تشکر و تجلیل از آقایان حمیدزاده و شکوری که این‌جا تشریف آورده‌اند، تا در باره‌ی یک عالم باز - مرحوم عبائی - مطالبی را که از من خواسته‌اند برایشان بیان کنم. البته مطالب در زمینه‌ی شخصیت جناب آیت‌الله آقای شیخ محمد عبائی خراسانی (قدس سره) از جهاتی قابل توجه است. یک بعد آن در زمینه‌ی بیت و خانواده ایشان است. تحقیقاً یکی از اصیل‌ترین خانواده‌های روحانی در تبریز، بیت آقای عبائی بود. آباء و اجدادشان از حدود صد سال قبل به این طرف سابقه‌ی درخشان علمی داشته‌اند. جد اعلای ایشان حجت‌الاسلام خطیب توانای روز آذربایجان شرقی به نام آقای میرزا علی آقا عباچی از معاریف محترمین خطبای تبریز بودند. مورد قبول عام و خاص مخصوصاً علما و مجتهدین آن عصر مثل حضرات آیات عظام آقا میرزا صادق تبریزی، آقای میرزا ابوالحسن انگجی، آقا سید محمد قاضی طباطبایی والد شهید بزرگوار آقای حاج سید محمد علی قاضی طباطبایی، که اخلاقیات، کمالات، قلم و بیان، علم و متانت، خدمات ایشان

۱- حضرت آیت‌الله حاج میرزا جواد آقا غروی علیاری یکی از علمای شاخص و صاحب فتوای تهران می‌باشند که حوزه علمیه مسجد جامع فاطمیه را مدیریت می‌کنند. ایشان از یک خاندان علمی و فقهاتی عریق و اصیل برخاسته‌اند و از اعقاب فقیه و رجالی نامدار علامه مولی علی علیاری از جمله شاگردان شیخ مرتضی انصاری هستند.

حاج میرزا جواد آقا غروی متولد ۱۳۱۳ شمسی، تحصیلات خود را در حوزه‌های علمیه تبریز، نجف، مشهد و قم در نزد اساتید معروف و برجسته گذرانده و به مقام عالی اجتهاد و افتاء نائل آمده‌اند. برخی از اساتید ایشان عبارتند از حضرات آیات عظام سید ابوالقاسم خوئی، امام خمینی، سید مرتضی فیروزآبادی، سید محمدرضا گلپایگانی، سید محمد محقق داماد، علامه سید محمد حسین طباطبایی، سید هادی میلانی و حاج میرزا علی آقا غروی علیاری (والد ماجد خودشان).

ایشان یکی از مبارزان بر ضد رژیم سلطنتی و از بنیانگذاران جامعه روحانیت مبارز تهران هستند و تألیفات و آثار قلمی فراوانی دارند مانند حاشیه بر عروه، رساله جامع الفروع، شناخت توحید، تقریرات اساتید خود مانند امام خمینی، محقق داماد و... و نیز رساله‌ها و کتب دیگر که اغلب آنها به چاپ رسیده است.

را همگان خوب می‌شناختند.

مرحوم آقای عباجی از علماء محترم و منبری‌های مشهور تبریز در آن زمان بودند. عام و خاص از وجود ایشان استفاده‌ها می‌کردند. مخصوصاً در باب مسائل فقهی در زمان خود منحصر به فرد بود و کسی چون ایشان وجود نداشت و مسئله گوی علما و مجتهدین بود و در خدمت آن‌ها مسائل فقهی را بیان می‌کرد. و به آراء و نظریات صاحب جواهر مسلط بود.

ایشان فرزندی داشتند من جمله والد ماجد حضرت آیت‌الله شیخ محمد عبائی. آیت‌الله آقا میرزا حسین عبائی تبریزی که سپس به دلیل اقامتش در مشهد به خراسانی هم معروف شد. ایشان بعد از تحصیلات در تبریز، تشریف بردند به مشهد. مدت‌ها مشهد بودند و در درس حضرت آیت‌الله میرزا مهدی اصفهانی مشغول تحصیل بودند و احترامی داشتند. از بزرگان علما و شخصیت‌های علمی خراسان و مشهد به حساب می‌آمدند.

در مقام علم، زهد و ورع والد ماجد آقای عبائی از افرادی بودند که عام و خاص ایشان را قبول داشتند. افرادی که می‌خواستند به یک شخصیت پاک، زاهد و یا ورع اقتداء کنند و نماز بخوانند با مرحوم آقای شیخ حبیب گلپایگانی، شاگرد عارف سالک مرحوم آقا شیخ حسنعلی نخودکی عَطَّرَ اللَّهُ مَضْجَعَهُ اقتدا می‌کردند و بعد به آقای میرزا حسین عبائی. خصیصین و متدینین مشهد پشت سر او نماز می‌خوانند و معروف بودند. بنده عاصی هم سال‌ها در خدمت ایشان بودم که در محضر آیت‌الله‌العظمی آقای میلانی مشغول تحصیل بودم و در جوار آقای شیخ حسین عبائی از نزدیک رفت و آمد خانوادگی داشتیم، نسبتی هم از طریق خانواده داریم. حتی منزلی را که بنده در مشهد اجاره کرده بودم آن قدر آقای شیخ حسین عبائی لطف داشت که ایشان برای من تهیه کرده بودند تا ما در همسایگی آن‌ها باشیم و من از نجف که برگشتم ایشان این محبت را کردند. نسبتی که خانواده ایشان با خانواده ما داشتند، عرض شود پدر همسر بنده آقای حجة‌الاسلام میرزا محمد شکوری عموزاده پدر مرحوم عبائی بوده. این از نظر آب. [یعنی از ناحیه پدری].

اما از نظر أم، [یعنی از ناحیه مادری] مادر محترم ایشان علویه از دودمان بسیار اصیل و نجیب رضوی‌هاست. این مادر علاوه بر این که خصوصیتی داشت، متعبده بود، اهل ذکر بود، متدینه و پاک‌دامن بود، یک بانوی مجلله بود. همسر آیت‌الله آقا میرزا حسین عبائی دختر مرحوم آیت‌الله‌العظمی آقا سید محمد رضوی حائری که بعداً این‌ها آمده بودند مشهد ساکن شده بودند.

برادر این بانوی محترمه حضرت آیت‌الله عارف سالک آقا سیدعلی رضوی خراسانی، مردی زاهد و دارای کرامات بود. حالا اگر بخواهیم وارد شویم به حالات آقای سیدعلی آقا در این مقال نمی‌گنجد که یک کرامتی در موقع ارتحال ایشان به عالم مُلک و ملکوت من خودم از نزدیک دیده بودم. در یکی از غُسال خانه‌های خراسان، آن شخص غسل گفت وقتی که من آب می‌ریختم عطریات از بدن آقای سیدعلی آقا بالا می‌آمد. بندهای کفن را که بستم دیدم صدایی آمد و هر چه نگاه کردم کسی نبود. آن صدا گفت که آیا می‌دانی چه شخصیتی را تکفین می‌کنید؟ گفتم نه، گفت شخصی را تکفین می‌کنید که فرشتگان خدا آمده‌اند به استقبال این مرد یعنی آقا سیدعلی آقا رضوی یعنی دایی مرحوم آیت‌الله میرزا محمد عبائی خراسانی. این هم از نظر بیت ایشان که صاحب جلالتی و شخصیتی بودند. حالا من عرض نمی‌کنم اما در مسجد ملاحیدر سال‌ها ایشان نماز می‌خواندند بعد آقای عبائی را بردند آن‌جا، بعد از ارتحال آقای میرزا حسین عبائی مرحوم آیت‌الله عابد و زاهد سالک زمان خود آقا شیخ حسنعلی مروارید را بردند تا آخر حیات‌شان آن‌جا نماز می‌خواندند.

اما شخص آقای آقا میرزا محمد عبائی یک انسانی بود متدین، ثابت قدم در حرف و عمل. حرف نمی‌زد مگر عمل می‌کرد. اهل عمل بود، عالم عامل بود، خدمت‌گذار بود، متواضع بود، پاک‌دامن بود، معرض از دنیا بود، به مطامع دنیا توجه نداشت. چون سال‌ها ما با ایشان رفاقت داشتیم چه در قم و چه از وقتی که من به تهران آمدم ایشان تشریف می‌آوردند منزل بنده و ما هم که در قم می‌رفتیم به مناسبت فامیلی و رفاقتی منزل ایشان می‌رفتیم.

در مسجدی که من عاصی هستم [مسجد جامع فاطمیّه تهران] سال‌های متمادی در ماه محرم و صفر و ماه مبارک آقای عبائی مستفیض می‌فرمودند و با بیانات دلنشین‌شان و با مطالب کافی و شافی خودشان مردم را مستفیض می‌کردند و همین‌طور جناب حجة الاسلام و المسلمین شیخ احمد بهشتی هم تشریف می‌آوردند و ما را به فیض می‌رساندند، و همین‌طور حضرت آقای حمیدزاده که الان در اینجا حضور دارند. این سه بزرگوار این‌جا مورد توجه مردم قرار گرفته بودند، و مردم از من خواهش می‌کردند و من از آن‌ها دعوت می‌کردم.

آقای عبائی هم منبرش مفید بود، هم وجودش، هم فکرش. آن مرحوم بسیار اندیشه‌های اسلامی معقول و مطلوبی داشت. حیف که چه در زمان حال حیاتش و چه بعد از ممات ظاهری، از ایشان آن‌طوری که شایسته بود استفاده نشد. باید گفت از آن فضایی متدین، عالم‌های خدمت‌گذار بود.

مظلوم بود و مجهول عمرش سپری شد یعنی یکی از مصادیق عالمان مجهول‌القدر وجود آقا میرزا محمد عبائی بود.

چون من در حق کسی گزاف نمی‌گویم و آن چه که واقعیت امر است شاید کمتر هم عرض کرده باشم، در حق آقای عبائی زیاده‌روی نکردم و چیزی زیاد نگفتم. به هر ترتیب او در رحمت حق تعالی است و در غفران ربانی قرار گرفته است. «عاش سَعِيداً وَ مَاتَ سَعِيداً». خدمت‌گذاری صدیقی بود، به امام اخلاص داشت و چه مصائبی را که من از نزدیک شاهد بودم در راه ایشان متحمل شد. مدت‌ها منزل من مخفی بودند، بعد از قضیه مسجد جامع که آنجا منبر رفتند، از آنجا آمد منزل ما در اتاق بالای کتابخانه بنده استراحت کردند و سال‌ها در به در بود، خانواده‌اش در مشهد بودند ولی خود ایشان در اطراف و روستاهای مشهد تک و تنها زندگی می‌کرد، خانواده‌اش یا منزل ما بودند یا قم بودند یا مشهد. حالا تبعیدها و زندانی شدن که فراوان و متعدد بود. طمع اصلاً به کسی یا به مطلبی نداشت. دفتر تبلیغات را که باز کرد از باب اخلاصی بود که به امام داشت، انجام وظیفه‌ای که می‌کرد، خدماتی که انجام می‌داد، محال بود نظری دنیوی داشته باشد. ابداً. آقای عبائی اهل این حرف‌ها نبودند. آن‌که من از نزدیک شاهد بودم عبائی مظلوم شد، عبائی حق‌اش مجهول شد. غیر از افرادی خاص و چند نفر از خصیصین و دوستان نزدیک ایشان و بنده عاصی افراد دیگر شاید آن‌طور که آقای عبائی را می‌خواستند بشناسند نشناختند.

از نظر کمالات علمی بسیار قوی بود. نوشته‌جات داشت، دائماً مطالعه می‌کرد. منبر بی‌مطالعه نمی‌رفت، مطلب داشت، مردم استفاده می‌کردند. نوشته‌جات زیادی را من از ایشان دیدم. در خانه‌اش کتابی نبود که مطالعه نکند و ورقه و کاغذی ننویسد و مطلبی نداشته باشد، در آن موضوع و موضوعات متنوع و مباحث خوب. به قدری خوش فکر و خوش قریحه بوده آقای عبائی که شاید برخی از اقراش در آن سطح نبودند، نظر به این‌که این مرد خیلی متواضع بود، خیلی رفیق و رفیق‌دوست بود، این مسائل مطرح نمی‌شد و یا حاضر نبود که اظهار کند که من مثلاً دارای نوشته‌جاتی هستم و یا تحقیقاتی دارم. وجودش و وجود نافع بود، انسانی بود متواضع، فروتن، اخلاقی، مؤدب به آداب اسلامی هر چه من در حق ایشان عرض کنم کم است.

شکوری، ببخشید حاج آقا راجع به مسجد جامع و این‌که ایشان آنجا منبر رفتند و بعد مخفی شدند، بفرمائید که قضیه مسجد جامع چه بود و ایشان آنجا به چه مناسبتی سخنرانی کردند.

غروی علیاری، در مسجد جامع فاتحه‌ای بود که بنا شد آقایان ترتیب بدهند. قرار شد آقایان شهید بهشتی و مطهری و همه و بنده که آن وقت خدمت آقایان بودم بنا شد به مناسبت چهلم و اربعین شهدای تبریز و جاهای دیگر و شهرهای دیگر یک مجلس مهم گذاشته شود در تهران و بنابراین شد یک نفر منبر برود و هر کسی را گفتند نپذیرفت و من نمی‌خواهم اسم ببرم که بعضی از آن‌ها منزل ما بودند و هیچ کدام حاضر نشدند منبر بروند، چون مسئولیت بسیار سنگین بود، خطر داشت و مطالبی به گوش رسیده بود که از طرف گارد شاه که حمله خواهند کرد. بازار بسته بود و نه احتمال بلکه قطعی بود و علم داشتیم که مزاحم می‌شوند، با این حال عبائی حاضر شد منبر برود. من خودم دم در بودم، مرحوم آقای مطهری، آقای سید عبدالکریم موسوی اردبیلی هم بودند. آقای مهدوی کنی بود، آقای بهشتی بود و آقایان دیگر بودند، بنده هم خدمت آقایان بودم. که آقای عبائی تشریف بردند منبر و بسیار عالی صحبت کردند.^(۱)

اواخر منبر حالا یادم نیست که آقای عبائی وارد ذکر مصیبت شدند یا نه، کماندوها حمله کردند من آنجا افتادم دیگر متوجه نشدم تا آمدم منزل دیدم آقای عبائی آمده‌اند منزل ما. البته آنجا در مسجد لباس عوض کردند و عمامه مشکی گذاشتند سرش و لباس قبلاً تهیه شده بود. آقای ناطق نوری هم آنجا پهلوی منبر نشسته بود. عمامه آقای عبائی را عوض کردند و از در دیگر آوردند بیرون و آمدند منزل بنده. من رفتم منزل دیدم آقای عبائی منزل ما هستند. منتهی بعد از آن‌که دنبال ایشان بودند تا دستگیر کنند و شنیدم که حکم تیر هم داده شده بود ایشان مدت‌ها فراری بودند در دهات خراسان این طرف و آن طرف و گاهی در تهران. آقای عبائی مدتی به این وضع بودند بعد هم دستگیر بعد هم تبعید شدند. مکاتبات و کاغذهای ایشان به من می‌رسید برای رفع گرفتاری‌ها و اداره کردن خانواده ایشان مربوط به بنده بود.

۱- نظیر همان منبر و شبیه آن منبر را همین آقای حمیدزاده در مسجد آذربایجانی‌ها انجام دادند. ما از ایشان خواهش کردیم به مناسبت واقعه اربعین شهدا ایشان منبر رفتند مسجد و بازار کفش فروش‌ها پر بود و ما روحانیون آذربایجانی مقیم تهران مجلسی ترتیب دادیم و آقای حمیدزاده قبول کردند و تشریف آوردند آنجا و منبر بسیار عالی که در مقام شهید و شهادت صحبت کردند. یک منبری هم در بهشت زهرا ما از ایشان خواهش کردیم سخنرانی کردند و همین آقایان اسم برده بودند، در آنجا هم فقط آقای حمیدزاده مثل آقای عبائی قبول کرد و میکروفن را دادیم به دست‌اش در بهشت زهرا در آن خطر و آن وضعی که بود ایشان بصورت ایستاده بسیار عالی سخنرانی کردند که همین بزرگان که آنجا بودند همه گفتند احسن احسن شبیه همین منبر آقای عبائی در مسجد جامع بود. (از خاطرات آیت‌الله غروی علیاری).

شکوری؛ ایشان در آن منبری که در مسجد جامع تهران رفتند به شخص شاه هم اشاره کردند و تعرض کردند یا نه.

غروی علیاری؛ حمله شدید کردند و جنایتکاران دولت که در تبریز چه کارها کردند اما اسم شاه را بردند یا نه الان در خاطر من نیست.

شکوری؛ مراتب علمی مرحوم آقای عبائی، شما که ممارست داشتید در چه حد بوده؟

غروی علیاری؛ به مقام اجتهاد رسیده بود.

شکوری؛ اساتید معروف ایشان چه کسانی بودند؟

غروی علیاری؛ ایشان از مشهد که آمدند - البته من هم از نجف آمده بودم - نزدیک بازار در مدرسه خان یعنی مدرسه آیت‌الله بروجردی، حجره داشت، با آن آقای بی‌آزار شیرازی و جمع دیگر محشور بودند. ایشان آن‌جا اتاقی داشت و من گاهی که از مشهد می‌آمدم به اتاق ایشان می‌رفتم، مجرد بودند و آن‌جا بودند، بعد عرض کنم که مدتی درس آیت‌الله آقای داماد فقه و اصول را حاضر می‌شد. و نیز در درس حضرت امام حاضر می‌شد و نیز پای درس آیت‌الله شریعتمداری و یک مقدار کمی هم درس حضرت آیت‌الله آقای مرتضی حائری رفتند. مابقی را نمی‌دانم من این را در یاد دارم. سطوح را هم در مشهد خوانده بودند که آقا شیخ مجتبی و آقا شیخ هاشم قزوینی این دو بزرگوار استادش بودند و آقا میرزا جواد آقا تهرانی.

شکوری؛ ایشان در معقول و فلسفه هم تحصیل داشتند؟

غروی علیاری؛ آن را من نمی‌دانم. و بعد هم که مقدمات ازدواج ایشان را من فراهم آوردم و دختر حضرت آیت‌الله آقا سید محمود خلخالی و خواهر حجة الاسلام و المسلمین آقا سید محمد خلخالی را در همین کوچه خودمان فراهم کردیم و آن‌جا یک خانه‌ای هم ما برای ایشان تهیه کردیم، مدتی آن‌جا بودند، بعد عروسی هم انجام گرفت. از مشهد که من آمدم، تا اواخر هم مورد توجه آقای شریعتمدار و سایر مراجع بودند. چون آباء و اجداد آقای عبائی با آقای شریعتمدار خیلی رفیق بودند و رفت و آمد خانوادگی داشتند. خود پدرش هم در مشهد با آقای شریعتمدار خیلی رفیق بودند. آقای شریعتمدار وقتی مشهد مشرف می‌شد با آقای میرزا حسین عبائی مأنوس بود حتی دید و بازدیدها با ایشان بود. با این همه وقتی مرحوم آقا میرزا محمد عبائی به حضرت امام ملحق شدند کاملاً با اعتقاد و اخلاص فداکاری کردند در این راه.

یک خاطره‌ای هم از مرحوم عارف سالک شیخ حسنعلی نخودکی، آقای شریعتمدار با آقای عبائی بگویم، آقای شریعتمدار همراه میرزا حسین عبائی با درشکه رفتند خدمت مرحوم عارف سالک آقا شیخ حسنعلی نخودکی برای دعاء و برای اولاد، همه این قضیه را آقا میرزا حسین برای من گفته‌اند نه آقای شریعتمداری، مرحوم آقای میرزا حسین عبائی برای من نقل کرد که آقای شریعتمدار اولادی نداشت از من درخواست کرد من او را ببرم خدمت حاج شیخ حسنعلی، در نخودک، با درشکه نشستیم و رفتیم خدمت آقای نخودکی، سلام کردیم نشستیم، چون به من لطف داشت قبلاً هم خدمت‌شان می‌رفتیم و استفاده می‌کردم. یک نگاهی به ایشان کرد و گفت این آقا به من اعتقادی ندارد. چون اعتقاد ندارد دعای من مؤثر نخواهد بود. آمدم بیرون نشستیم درشکه، ایشان گفت الله اکبر - عین جمله آقای شریعتمدار - این شیخ از کجا از ما فی‌الضمیر من خیر دارد! واقع مطلب این است که آن چنانی اعتقادی به ایشان ندارم، و این که آدم با دعای این و آن بچه‌دار شود، باید خدا بدهد، خدا هم تا به حال به ما این بچه را نداده، خلاصه رفته بودند.

هر سال تابستان آقای شریعتمدار به مشهد مشرف می‌شدند و با آقای عبائی مأنوس بودند. بعد آقای عبائی می‌گفت، ایشان سال بعد که به مشهد آمدند، اظهار نمودند که من به حاج شیخ اعتقاد پیدا کردم، مرا مجدداً ببر پیش حاج شیخ. رفتیم رسیدیم و سلام کردیم و نشستیم، حاج شیخ حسنعلی همیشه سرش پایین بود، سرش را بالا آورد و گفت حالا شد! از زیر پتو و چیزی که روی آن نشسته بود ۴ تا انجیر در آورد دعا خواند برگشت به طرف قبر حضرت ثامن‌الائمه و به آسمان نگاه کرد و یک مقدار طول کشید سپس گفت ۲ تا شما می‌خورید ۲ تا هم خانم‌تان. نماز را هم باید اول وقت بخوانید، شما اهتمام ندارید که نماز را اول وقت بخوانید شما فعالیتان زیاد است و کار مرجعیت نمی‌گذارد شما نماز را اول وقت بخوانید، توفیق جبری است برو نماز جماعت بخوان، نصیحت هم کرد و گفت بفرمایید.

آقای عبائی می‌فرمود که آقای شریعتمدار رفت بعد از مدت ۵ یا ۶ ماه که گذشت نامه نوشت که بروید خدمت حاج شیخ خم شوید از طرف من دست حاج شیخ را ببوسید، خانواده حامله شده‌اند و من هم نماز اول وقت می‌خوانم، خدمت ایشان برسانید توفیق حاصل شده من در حجتیه نماز جماعت می‌خوانم. بعد از مدتی نامه آمد که خداوند به من یک پسری داده، دنبالش یک دختری. دنباله اش یک پسر و دنباله آن یک دختر، ۴ تا اولاد به برکت دعای حاج شیخ حسنعلی،

این‌ها را آقا شیخ حسین عبائی پدر آقای عبائی به من گفته بود. به این مناسبت‌ها آقای میرزا محمد عبائی نزدیک بودند و درس ایشان می‌رفتند فقه و اصول را و خیلی هم علاقه داشتند. عرض شود که علاقمند شدید امام بود واقعاً نه مثل بعضی‌ها که صورتی بود، صورتاً و سیرتاً آقای عبائی اخلاص به امام (قدس‌الله نفسه) داشت. در همان وضع آدمی بود مستقیم، یک روز هم از آقای شریعتمدار جدا شد، حتی حسب‌الامری که داشت به احترام پدرش به او می‌دادند، قطع شد، اما در عین حال گفت هر چی هست من دیگر به امام علاقمند شده‌ام، درس آقای شریعتمدار را ترک کرد و از حامیان و یاران کم نظیر مرحوم امام خمینی شد و بسیار رنج و زحمت افتاد در این راه.

آقای عبائی مقید بود هر بحثی که می‌کند مستند و علمی باشد مثلاً ده شب که مسجد ما محرم‌ها منبر می‌رفت هر موضوعی را که نظر داشت روی موضوع تمرکز می‌کرد و توانایی هم داشت. قدرت علمی هم داشت، بیان‌اش هم خوب بود، حافظه‌اش هم خوب بود.

عرض شود آقای عبائی چون مقید بود یک موضوع را دنبال می‌کرد روی یک موضوع صحبت می‌کرد، پراکندگی در گفتار نداشت، حتی یک ماه مبارک را که منبر می‌رفتند. در تمام ایام یک ماه موضوعی را مورد بحث قرار می‌دادند و می‌توانستند به احسن وجه آن را به پایان برسانند. این یکی از خصوصیات آقای عبائی بود. مسلط بود در روایات، من ندیدم و یاد ندارم که آقای عبائی مطلبی را بخوانند و آیه‌ای و روایتی را بخوانند که از نظر ادبی اشتباه و غلط بیان کرده باشند. مقید بود متن حدیث را منظم و گویا و صحیح بخواند حتی در فرمایشات حضرت امیر^(ع) و خطبه‌ها که خیلی هم مشکل است من کسی را ندیدم این قدر مسلط باشد.

یک مطلب دیگر تقید ایشان به روضه بود، هم زیاد می‌خواند و هم صحیح می‌خواند و هم از مقتل معتبر می‌خواند و مقید بود که با صدا بخواند، هر چه در توان داشت به عنوان نوکر امام حسین^(ع) انجام می‌داد و ادب را به مرحله ظهور و بروز می‌رساند.

دیگر این‌که توجه به مال دنیا نداشت. اما حتماً شنیده‌اید و من هم شنیده‌ام که متأسفانه توجه به ایشان نشد، چندین ماه در بیمارستان بودند و هزینه زیادی را متحمل شدند و لذا ناگزیر شدند خانه‌شان را بفروشند و هزینه بیمارستان خاتم‌الانبیاء را بدهند. این هم از محسنات آقایان مسؤولین و رفقای ایشان است که در مدت پنج ماه بستری بودن ایشان در بیمارستان از مساعدت لازم دریغ کردند. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته